

گفتگوی آرش با تراب حق شناس در مورد انتخابات

قلیچ خانی: انتخابات ریاست جمهوری ایران برگزار شد و نتیجه اش اعلام شد. برخی آن را تحریم کردند و برخی خواستار شرکت به نفع بعضی کاندیداها شدند. شما چه تأملی درباره ی وقایع پیش از انتخابات و دوره ی انتخابات دارید و درباره مواضع و اقداماتی که اپوزیسیون داشته چه نظری دارید؟

حق شناس: همان طور که در پاسخ به سؤالات آرش درباره ی انتخابات و تحریم آن (شماره ی پیش) اشاره کرده ام که «آرزو می کنم بایکوت یکپارچه و آگاهانه ی توده ای جواب مردم به رژیم باشد»، همچنان بر ضرورت تحریم این رژیم در کلیتش اعتقاد دارم. نیروی چپ نباید از پافشاری بر اصول خود خسته شود. تا زمانی که اصول و سیاست چپ اکثریت مردم را به سوی خود جلب نمی کند، طبیعی ست که برد با نیروها و برنامه های دیگر باشد. وظیفه ی چپ این نیست که کار دیگران را بکند یا دنبال آنها راه بیفتد. تصور کنید که اگر سیاست تحریم چشمگیرتر عمل می کرد چقدر می توانست در سرنوشت رژیم و هم مردم مؤثر باشد. خواننده ی محترمی موضع مرا در آن مقاله تأیید کرده ولی پرسیده بود، اینها درست، اما چه راه حلی؟ پاسخ من این است که نباید انتظار داشت که «راه حل» از تصورات یک ناظر یا ناقد، آنهم در خارج از کشور، بیرون بیاید. به نظر من، اینطور نیست که مردم در چنین شرایطی تنها یک گزینش آنهم شرکت در انتخابات دربرابرشان باشد. نیروی مسلط همواره می کوشد شرایط خود را بر طرف مغلوب تحمیل کند، اما طرف مغلوب تنها راه تسلیم را در برابر خود ندارد، راه مقاومت هم هست، مقاومت! به ویژه آنکه مقاومت توده ای خلاق است و راه های متعدد می گشاید. اما درباره ی مواضعی که برخی می گیرند و فردا فراموش می کنند که چه گفته اند باید گفت که اگر حافظه تاریخی ما هم ضعیف باشد اما خود تاریخ خیلی چیزها را فراموش نمی کند و کسانی که مواضعی می گیرند و حرف هائی می زنند که با مصالح واقعی جامعه ایران تناسب ندارد، باید تاوانش را بدهند.

نکته دیگری که در مورد انتخابات بنظر می رسد اینست که ما از "مشروطیت" ببعده، یعنی حدود صد سال است که با مساله انتخابات درگیر هستیم و این میراث مشروطیت است. هر چند متأسفانه باستثنای دوره خیلی کوتاه اول مجلس و دوره پس از سقوط رضا شاه - یعنی بعد از جنگ جهانی دوم تا ۲۸ مرداد ۳۲ که حدود ۱۲ سال بوده - که قدرت مرکزی ضعیف بوده و نمی توانسته زیاد سرکوب کند و مردم این امکان را داشته اند که بگونه ای حرف هائی بزنند و در انتخابات اختلاف نظرها و بحث هائی بشود و بطور کلی نسبتاً مسؤلانه با قضایا برخورد شود؛ در دوره های دیگر انتخاباتی که در ایران صورت گرفته - هر چند فی نفسه سنت خوبیست که دوام پیدا کرده و چه بهتر که دوام پیدا کند - اما غالباً از محتوی خالی بوده. به خصوص در دوره ی رضا شاه که مهم ترین زیان روی کار آمدن وی برای مردم ایران کورتاژ کردن دموکراسی و میراث مشروطیت بود.

یکنفر چند سال پیش و در دوره خاتمی با من صحبت می کرد و می گفت که «از انتخابات نباید ترسید و نباید تحریم کرد زیرا که همینقدر فقط برای ما باقی مانده که حداقل تا این حد در امور جمعی مداخله داشته باشیم و برای از دست ندادن آن همیشه بایستی در انتخابات شرکت کنیم». بنظر من چنین نیست! الان هم هستند کسانی که معتقدند که اگر تحریم صورت نمی گرفت خوب بود و تحریم نادرست بود و باید مثلاً به "معین" رای می دادیم. بنظر من چنین نیست: کسیکه تحریم می کند و آگاهانه تحریم می کند در واقع باین سنت دموکراتیک مشروطیت احترام می گذارد. در یک دموکراسی پارلمانی که انتخابات ممکن است به تغییری واقعی بینجامد باید شرکت کرد، در حالی که در جمهوری اسلامی که یک تئوکراسی ست چنین وضعی وجود ندارد و انتخابات در آن بی معنا ست. این به لحاظ استرژیک. اما از نظر تاکتیکی هم، در این رژیم شرکت در انتخابات درست نیست،

چون رژیم حتی طاقت همپیمانانش را هم ندارد، چه رسد به اپوزیسیون انقلابی اش. چپ می تواند در یک دموکراسی ناقص در انتخابات شرکت کند نه به منظور رأی آوردن و گرفتن قدرت، بلکه به منظور استفاده از تربیون و تبلیغ و ترویج انقلابی.

مساله دیگری که در مورد "انتخابات" وجود دارد و زیاد هم بحث اش می شود اینست که گویا بین این جناح و آن دیگری اختلاف نظر وجود داشته و با رفتن خاتمی، بین رفسنجانی و خامنه ای اختلاف نظر هست. بنظر من این اختلاف، اختلاف سلیقه است بر سر اینکه چگونه آنها که از بیست و پنج سال پیش بر سر کار آمده اند، باز هم بتوانند بر سر کار بمانند. این اختلاف از ابتدا هم وجود داشته و یک اختلاف سلیقه است و اساسا تضادی بین آنها باین معنی که یک طرف در جهت مردم و دموکراسی باشد و طرف دیگر خلاف آن و بنابراین به اولی باید رای داد و نه دومی، وجود ندارد. این اختلاف سلیقه ها ممکن است به تصفیه حسابهایی هم در درون حاکمیت بینجامد که البته ربطی به منافع مردم زحمتکش ندارد.

بنظر من همه در این مساله متفق القول اند که چگونه باید از امکانات مادی و معنوی مردم برای تثبیت حکومت و برای مصالح طبقه حاکم - که بنظر من بورژوازی ست در ایران- بتوانند استفاده کنند. همانطور که در جاهای دیگری هم اشاره کرده ام، در مورد دین و مساله اسلام نیز متفق القول اند که هنوز هم به صورت یک سلاح برنده می تواند قابل استفاده باشد و اگر چنانچه لازم نباشد می توانند کنش کنند و یا حتی بنظم کنارش بگذارند.

بهرحال اختلاف سلیقه وجود دارد و خب می تواند موجب - همانطور که گفته اند - توطئه شود یا یکی جلوی دیگری را بگیرد یا آن یکی کلک بزند و دیگری تقلب کند، اینها همه بسیار طبیعی ست ولی من معتقدم که آنکس که چپ است یعنی طبق تعریف باید چپ باشد، باید مواضع چپ داشته باشد یعنی در هر موردی از مسائل مادی، معنوی، فردی و اجتماعی بایستی درست در نقطه مقابل شرایطی قرار گیرد که شرایط استثماری کنونی است. بنابراین اگر از موضع چپ باین مسائل نگاه کنیم، اختلافاتی که بین حکومت گران وجود دارد نمی تواند بما این گزینش را بدهد (یا توجیه کند) که می شود به بخشی از آن علیه بخش دیگر امتیازی داد و یا آنطور که حزب توده عمل می کرد و بعدها هم بعضی از جریانات دیگری عمل کردند، با ذره بین دنبال این گشت که جناح مترقی در درون رژیم کیست یا جریان مدرن کیست! بنظر من کلیت نظام و کلیت حاکمیت مطرح است و بایستی از موضع کلیت نظام حرکت کرد که بایستی آنرا نفی کرد و با آن مبارزه کرد. به اکنون نیروی کافی برای براندازی نیست ولی این نمی تواند مانع از آن باشد که ما این شعار را هرچند در سطحی محدود انعکاس داشته باشد، مطرح نکنیم. ما باید بارها و بارها روی این اصل بایستیم و از انواع و اقسام و وسائل که در این مورد وجود دارد، استفاده کنیم برای اینکه سرانجام مردم باینجا برسند که می توانند نیروی خود را برای براندازی نظام بسیج کنند.

قلیچ خانی: ما به عنوان نیروئی که مخالفیم انتخابات را بدرستی تحریم کردیم، ولی آنچه که مهم است اینست که مردم ببینند یک نیروئی وجود دارد که می تواند این اختلاف سلیقه های حکومتیان را از روندهایش تشخیص بدهد و آنرا افشاء کند. مثلا در "انتخابات" مجلس هفتم حدود هفتاد نماینده از "حزب آبادگران" که در واقع حزب نظامیان است به مجلس راه یافت و بعضی ها پیش بینی کردند که نظامیان در ایران دارند قدرت می گیرند ولی هیچکس این افشاگری را شروع نکرد و اکنون می بینیم که عملا همین اختلاف سلیقه بجائی رسیده که نیروئی - که باید همین نیروی نظامی ها باشد - توی "انتخابات" دخالت می کند و رای ها را جابجا می کند و اتفاقی را بوجود می آورد که هیچکس پیش بینی نکرده بود. حالا سؤال اینست که چرا این اپوزیسیون که بهر حال یک سری امکانات و آزادیها - بخصوص در خارج - دارد، این پیش بینی را نکرده بود که بتواند از قبل افشاگری کند و یک مقدار دست نظامی ها را ببندد؟ از اینجا می توانیم اعتماد مردم را بر انگیزیم که پیش بینی کرده ایم. بهر حال سؤال اینست که این اتفاق که در آن همه آچمز شدند چه دلیلی می تواند داشته باشد؟

حق شناس: بنظر من مفهوم اپوزیسیون مقدار زیادی گنگ است. گنگ است باین معنی که چه در دوره قبل از جمهوری اسلامی و چه حالا، شرایط بگونه ای بوده که جامعه هرگز در وضعیتی قرار نداشته که بتواند در

آن رای مخالفی شکل بگیرد، پخته شود و روی مواضع بحث شود. بنابراین ما امروز با اپوزیسیونی روبرو نیستیم که بتواند بشکل منظم، منسجم در مورد حاکمیت نظر بدهد. ما با یک مشت ناراضی و بصورتی بی شکل روبرو هستیم که اسمش "اپوزسیون" است، بنظر من اپوزسیون واقعی رژیم کسانی هستند که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و بیشترین درد را تحمل می کنند: درد گرسنگی، درد بیکاری، فقر و محرومیت از مدرسه و بهداشت و مسائلی از این قبیل. اپوزسیون واقعی رژیم بنظر من اینها هستند و اینان هم آنقدر تحت فشار قرار دارند که غالباً نمی توانند بخارج از چهارچوبی که الان در جامعه برایشان وجود دارد و همراه با ترس و وحشت به آنان تحمیل شان می شود، بروند. بنابراین در فقدان وجود یک اپوزسیون واقعی که متکی به حرکت مردم و جامعه باشد، نتیجه چنین می شود. "اپوزیسیونی" که در خارج باشد به آن اعتقادی ندارم حتی در داخل هم در سطح شهرها، اپوزیسیونی که با حرفهای فلان شخصیت مشخص می شود که امروز یک چیز می گوید و فردا چیز دیگری می گوید، البته چندان اهمیتی ندارد. درباره ی اصطلاح «نظامیان» و غیره هم چیزی دستگیرم نمی شود. کل این رژیم نظامی ست. مگر قرار است دستکش سفید امثال خاتمی ما را گول بزند؟

قلیچ خانی: اگر به داخل نگاه کنیم می بینیم که اندکی از نیروها که به نیروهای ملی - مذهبی معروفند و از جمله محمد ملکی جزو کسانی هستند که "انتخابات" را از اول تحریم کردند و حتی دور دوم هم تحریم کردند و گفتند که این یک نمایش است. می بینیم که حتی اینهایی که در داخل هستند، نتوانستند دست رژیم و بازی رژیم را بخوانند. من فکر می کنم این یکی از مواردی است که بارها در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده و باین نتیجه می رسم که یکی از دلایلی اینست که جمهوری اسلامی بین خودش و مخالفین - حتی مخالفین داخلی - یک دیوار کشیده و اطلاعات به بیرون درز نمی کند. این موردی است که خیلی اهمیت دارد که بتوانیم از قبل و در کارهای تبلیغی و افشاگری مان بگونه ای حرکت کنیم که وقتی اتفاق می افتد، مردم ببینند که قبلاً افشاء شده و این مورد نظر من بود.

تراب حق شناس: من برایم این سوال هست که مگر مثلاً مداخله پاسداران و نظامیان در قدرت و حتی برای رسیدن به قدرت امر غریبی است؟ به نظرم امر غریبی نیست چون این رژیم همیشه میلیتاریزه بوده. یعنی تفاوت چندانی بین نظامی و غیرنظامی اش نیست. آن چیزی که برای اکثریت مردم - که من معتقدم باید از موضع آنها که اکثریت جامعه اند یعنی زحمت کشان حرکت کرد - از نظر آنها فرق اساسی بین کسانی که آنها را باین روز سیاه نشانده اند نیست، حالا چه عمامه بسر باشند و چه نباشند یا نظامی باشند. اینان همه با سرکوب همراه هستند و یا فریبی هستند برای توجیه سرکوب. بنابراین حتی اگر اپوزیسیونی هم داشتیم که می توانست این افشاگری را بکند، در اصل قضیه فرق چندانی نمی کرد.

قلیچ خانی: من هم اعتقاد دارم که فرقی نمی کرد ولی مردم بعد از افتادن اتفاق فکر می کردند که بالاخره یک نیروئی توی داخل یا بیرون بخشی از اتفاقات را پیش بینی کرده و من از اینجا باین می رسم که چگونه یک نیروی سیاسی که نیروی اندکی است و یا درصد کمی از جامعه است، می تواند به هژمونی تبدیل شود! حالا در همین رابطه این نکته اهمیت دارد که جامعه طوری بود که می دانیم به رغم تقلبی که شده و درصدش هم بالا بوده، بهرحال مردم شرکت کردند. در واقع "آبادگران" که همان نظامی ها باشند، درست از مساله ی نان مردم حرکت کردند و آمدند کمبود و فقر را مطرح کردند و گفتند که آقازاده ها دارند جامعه را می چاپند و بخش عظیمی از مردم محروم - که البته به نظر من کلیت رژیم را نمی خواهند - گول این شعار را خوردند و دنبالش رفتند و احمدی نژاد را بعنوان سمبل کسی که در مقابل آقازاده ها و ثروت اندوزیها می خواهد بایستد، معرفی کردند. جامعه را به خاطر وجود فقر، فساد فراگرفته و بهمین خاطر شعار نان شعاری بود که احمدی نژاد پشت آن ایستاد، شعاری که بدون آزادی مطرح می کند. خوب اگر در جامعه مطرح می شد که نان بدون آزادی امکان پذیر نیست همان مردم محرومی که من و شما می گوئیم، به او رای نمی دادند. خیلی از مردم محروم - حالا از طریق خانواده ها روشن شده - به او رای دادند و البته نه از این زاویه که اگر احمدی نژاد بیاید خوب می شود و تکلیف رژیم معلوم می شود، بلکه از این زاویه که احمدی نژاد می خواهد با آقازاده ها و مساله فقر مبارزه کند. این مساله بغرنجی است که کمتر به آن توجه می شود، شما چه فکر می کنید؟

حق شناس: من بر می‌گردم بهمان مساله که چپ وظیفه اش اینست که چپ باشد. مساله عدالت اجتماعی از ابتدای مشروطیت مطرح بود. تنها انقلابی که جنبه های اجتماعی قوی داشت و در ایران صورت گرفت انقلاب مشروطیت بود که هرچند به اهداف خود نرسید اما آثار فراوانی در زمینه های اجتماعی، ادبی و هنری از خود باقی گذاشت. این انقلاب در ابتدای خود مهر سوسیال دموکرات ها را داشته، با اعمال قهر انقلابی توده های مردم همراه بوده و منجر به قیام تبریز و سپس تصرف تهران شده. این انقلاب هر زمان هر جا که دستش آمده توی شهرهای مختلف موقعی که خواسته موجودیت خودش را ثابت کند، انبارهای غله را بنفع توده های مردم مصادره کرده. مساله عدالت اجتماعی و همان مساله نان، شعاری که توی زبان مردم بود و در کتاب های مربوط به انقلاب مشروطیت هم از کباب به پهنای سه انگشت، صحبت می‌شود، همه اینها نشانه آنست که مساله از بین بردن اختلاف طبقاتی، مساله ی عدالت اجتماعی مساله روز مردم بوده.

اکنون همین اپوزیسیون نامنسجمی که گفتیم در واقع دلمان را خوش می‌کنیم که اپوزیسیونی هست در حالیکه هیچ اپوزیسیونی نیست، اپوزیسیون انقلابی ای نیست. همان زمان هم که از اپوزیسیون گسترده صحبت می‌کردیم، این اپوزیسیون گسترده ما هرگز و هرگز قدرت و توان این را نداشته که شرایط ذهنی را همپای شرایط عینی ای که در ایران وجود داشته و بنفع توده های زحمت کش بوده، پیش ببرد و شرایط ذهنی با شرایط عینی همراه شود. بحث های خیلی جالبی هست در کتابی که اخیرا در ایران منتشر شده (اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، به کوشش بهمن احمدی امویی) دیده ام. مصاحبه هائی دارد با چند نفر از کسانی که کارگزاران و سازندگان اصلی اقتصاد ایران بودند مثل رئیس سازمان برنامه، وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی که همه اینان از جو رادیکال و جو چپ دوره انقلاب ۱۳۵۷ صحبت می‌کنند. بطوریکه در شورای انقلاب و در هیات وزیران دوره بازرگان هیچکس جرات نمی‌کرده چیزی بگوید که یک وقتی متهم بشود باینکه دارد راست می‌زند. بهشتی و خامنه ای در شورای انقلاب جزو کسانی بوده اند که دائم چپ می‌زده اند. و اینها را از قول سحابی و نوربخش می‌شنویم. ولی علیرغم این جو بسیار آماده عینی که در سطح جامعه وجود داشته، نیروهائی که قاعدتا بایستی بتوانند شرایط ذهنی را با این شرایط عینی هماهنگ کنند، می‌بینیم که چنین توانائی ندارند. این هم دلایل مختلف دارد: از جمله دیکتاتوری ای که در دوران شاه بوده، از جمله بحرانی که از نظر تئوریک و سازماندهی در جنبش چپ وجود داشته و دلایلی دیگر که می‌تواند متعدد باشد. بهرحال نیروهای چپ نتوانستند خودشان را با شرایط عینی ای که در سطح جامعه وجود داشت، هماهنگ کنند و توده را روی آن بسیج کنند. در این دوره دیدیم که جلااد بزرگ خمینی بعد از مراسم اول ماه مه - یازده اردیبهشت ۵۸ - مجبور شد که بگوید خدا هم کارگر است و فریب کارانه بگوید که من دست کارگران را می‌بوسم تا مردم را آرام کند ولی در همان وقت بعضی ها روی آوردند باینکه گویا این رژیم، رژیمی ضد امپریالیستی است.

بنابراین در این دوره اخیر یعنی ۵۷ به بعد، هم متأسفانه اپوزیسیونی که بتواند با شرایط عینی همراهی بکند، وجود ندارد. توجه به مساله ی عدالت اجتماعی به صورت حاد، دست کم صد سال است در ایران وجود دارد. شوخی نیست که ما در دوران مشروطیت با شرایطی روبرو هستیم که مردم وقتی می‌شنوند که باید قدرت شاه را محدود کرد، باید قدرت مطلقه وجود نداشته باشد، باید پارلمان باشد و باید قانون باشد، فقط از همه اینها یک کلمه می‌فهمند: عدالت خانه! ما عدالت خانه می‌خواهیم. آیا تصادفی ست که تاریخ اعلام مشروطیت، ۱۳۲۴ هجری قمری را با عبارت «عدل مظفر» نشان دادند و بر سر در مجلس شورای ملی نصب کردند؟ خب! وقتی همین حالا ملاحظه می‌کنی که اینقدر بیکاری، اینقدر فقر و گرسنگی، اینقدر شرایط وحشتناکی که کودکان خیابانی و کارتن خواب ها را به وجود آورده و پناه بردگان به فحشا و مواد مخدر را داریم، اما بخشی از "اپوزیسیون" که من آنها را داخل گیومه می‌گذارم، دلشان را صرفا به آزادی فردی خود خوش کرده اند و تازه بدون اینکه آزادی جمعی توده ی مردم مورد نظرشان باشد؟ متأسفانه منظورشان از این چیزها فراتر نمی‌رود مثل کراوات زدن، صرف مشروبات الکلی، و از این قبیل، خوب مردم به چه اپوزیسیونی اعتماد کنند؟

آرش: جالب است که در همین رابطه درست یکسال قبل از "انتخابات" ریاست جمهوری، در واقع جناح های حکومت حواسشان جمع بود و تشخیص دادند که فقر جامعه را اذیت می‌کند و شعار نان مناسب می‌باشد.

شعار نان را بدون آزادی مطرح کردند و از اینطرف اپوزیسیونی که شما آن را در گیومه مطرح می کنید، بیشتر یکطرفه روی مساله آزادی کوبید بدون اینکه مساله عدالت اجتماعی را مطرح کند و فقر را در جامعه ببیند. می بینیم توی این "انتخابات" کروی نزدیک به پنج میلیون رای می آورد و آنطور که گفته می شود، رای اش را با دادن پنجاه هزار تومان به هر کس می آورد. می گفتند که توی شهرستانها یک خانواده چهار نفره دویست هزار تومان گرفته و به کروی رای داده. یعنی ندیدن این چیزها، جدا از مساله ی پراکندگی، حتی از جانب روشنفکرانی که روی این قضایا دقیق ترند، مساله است و باید گفت کمتر روی اینها کار شده است. شما بدرستی اشاره می کنید که همه افتاده اند دنبال شعار آزادی بدون مساله عدالت اجتماعی و ندیدن اینهمه نابرابری اجتماعی. در صورتیکه جناح های رژیم و خصوصا جناح نظامی ها - حزب آبادگران که هفتاد نماینده در مجلس دارد - روی این مساله کار کرده - سپاه و وزارت اطلاعات - و عملاً "انتخابات" را به دست گرفت و توانست به آن چیزی که می خواهد، برسد.

حق شناس: اینها برای حفظ قدرتشان است که باید این مسائل را ببینند و شم طبقاتی شان به خوبی به آنان نشان داد که روی چه انگشت بگذارند. این اولین بار نیست که نیروهای راست و حتی راست افراطی در زمین چپ بازی می کنند و از خواست های واقعی مردم سوء استفاده می کنند. بهرحال طبیعی است که وقتی بنفع شان باشد که روی این مساله بکوبند، می کوبند اما البته حل نخواهند کرد. ایراد از به اصطلاح چپ است که این واقعیت را نمی بیند و آنطور که در خارج شاهدش هستیم به امامزاده ی «حقوق بشر» آنهم از نوع آمریکایی اش به طور مطلق دخیل بسته است. در مورد آزادی و عدالت اجتماعی طبعاً مساله ی خیلی کهنه ایست که چگونه می شود هر دو اینها را کنار هم گذاشت؟ چون غرب خود را دنیای آزاد می نامید و میدانیم که آزاد به معنی واقعی کلمه نیست بلکه منظور آزادی سرمایه است، آزادی بهره کشی است. در شرق هم مطرح می شد که اینجا برابری است. نه آنجا و نه اینجا هیچکدام نتوانست مساله ی ترکیب «آزادی - برابری» یعنی (égalité) را داشته باشد و این فرمول به اجرا درنیامده است که هر دو را با هم - که من روی هر دو تاکید می کنم - داشته باشند. وظیفه عملی اپوزیسیون واقعی ای که بنفع کارگران و زحمتکشان یعنی بنفع اکثریت جامعه عمل می کند، هر چه بیشتر اینست که این دو مفهوم را کنار هم بگذارد و در جامعه پیاده کند: هم آزادی هم برابری. تعبیر دیگری از آرمان سوسیالیسم.

خود ما در سال های ۵۸ تا ۶۰ و عموماً جنبش کمونیستی کمتر به مساله آزادی و آزادی بیان و دیگر آزادیها می پرداختیم و بیشتر روی مساله برابری می کوبیدیم که بخشی از حقیقت جامعه ی ما ست و همه ی حقیقت را دربر نمی گیرد. نیروهای دیگری که به لیبرالها معروف بودند بیشتر روی مساله آزادی و آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات می کوبیدند و به مساله برابری توجه نمی شد. باید توجه داشت که اصرار بر مساله ی برابری به مفهوم این است که برابری ضامن تحقق آزادی ست و اینکه بی آن، آزادی واقعی امکان ندارد. مثلاً مفهوم آزادی مطبوعات بدون استقلال کامل این مطبوعات از قوای اقتصادی حاکم بر جامعه، چیزی جز خیمه شب بازی به اصطلاح دموکراتیک نیست. بهترین مثال آن رسانه های گروهی آمریکا ست که عموماً متعلق به شرکت های چند ملیتی و مصالح آنان است. از طرف دیگر مطبوعات آزاد بدون حد اقلی از پشتوانه ی اقتصادی ی استقلال آنها را تضمین کند نمی تواند وجود داشته باشد. بهرحال ضربات سال ۶۰ پیش آمد و گروه های مختلف ضربه خوردند. بعضی آمدند و انتقاد خودشان را مبنی بر بها ندادن به آزادی عطف به ما سبق کردند و حتی درباره ی کسانی که در زندانها با فریاد زنده باد کمونیسم کشته شده و به گلوله بسته شده بودند، چنین عنوان شد که آنان آزادی می خواستند. در صورتیکه کسی از ما حق ندارد درک امروز خودش را که گاه به یک درک ساده و لیبرالی تنزل کرده و تنها به فکر آزادی فردی خویش است و هیچ کاری ندارد که در جامعه چه می گذرد، به سالهای قبل تعمیم بدهد و بگوید که آنهایکه اپوزیسیون انقلابی چپ بودند و در سال ۶۰، سال ۶۷ سرکوب شدند، همه فقط آزادی می خواستند. اینطور نیست! آنها آزادی را همراه با برابری می خواستند. باید تمام حقیقت را دید.

مسلماً در مورد این "انتخابات" بخش هائی از حاکمیت توانستند این مساله را ببینند و حتی چیزهای

دیگری را ببینند که از دید بعضی دیگر خیلی عجیب بود. اینها فهمیدند که شعار های اسلامی نمی تواند کسی را بسیج کند. من معتقدم که بااستثنای دوره ی اول که خمینی فتوی می داد که مردم شرکت کنند و اینکه این وظیفه شرعی و اسلامی است و گوشه‌های شنوایی می یافت، اکنون سالهاست که چنین نیست و این حرف ها دیگر تأثیر خود را از دست داده است. حاکمیت رژیم بر اساس تضمین منافع اقتصادی مشخص اش، سازماندهی اش، تسلیحاتش و سرکوبش استوار است همین! و نه بر اساس اینکه کسی باور داشته باشد که این رژیم اسلام است و باید برایش کار کرد. در دوره اخیر اینرا بیشتر می بینیم، بطوریکه من یادم نیست که شعاری را دیده باشم که بالایش نوشته باشند که اگر به فلانی رای بدهید ممکن است به بهشت بروید و یا رای دادن به فلانی وظیفه شرعی است و از این قبیل. دیدید که از رفسنجانی تا قالی باف از چنین و چنان شدن مانتوها صحبت می کردند و فلان طور شدن روسری ها و بهمان شدن بورس. به هر حال عموماً مسائلی که به زندگی روزمره مربوط است. بخشی از این شعارها اقشار متوسط شهری را مورد نظر داشتند، دانشجویان، روشنفکران و غیره. حتی این نکته را دیدند که بعضی ها ممکن است از قیافه آخوند خوششان نیاید. شنیده ام که کروی بی عکس بدون عمامه انداخته بوده و یا هاشمی رفسنجانی فیلم پر کرده که دارد بازی فوتبال نگاه می کند در حالیکه یکنفر سر او را شانه می کند و "باز بدون عمامه"! اینکه یکنفر را کاندیدا کنند که مکلست یعنی معمم نیست، در واقع کت و شلواری ست. من خودم از برنامه تلویزیون شنیدم که یک خانمی که در "حسینیه ارشاد" رای داده بود در جواب پرسش خبرنگار که به چه کسی رای داده، می گفت: به احمدی نژاد، چون از این آخوندها دیگر بدم می آید. یعنی پیش خودش فکر می کند حالا این که عمامه ندارد بهتر است و خوب می بینید که برخی چه ذهنیت ساده ای دارند و کارگردانان رژیم توانسته اند اینرا بفهمند. ژورنالیست های خارجی هم که از ایران گزارش می کردند طوری وانمود کرده بودند که گویا چنین است و من روزهای اول از رادیو تلویزیون فرانسه شنیدم که مرتب صحبت می کردند که برای اولین بار است که رئیس جمهور ایران لائیک است. این دیگر خیلی بی معنی بود. اولاً برای اولین بار نیست که یک کت و شلواری رئیس جمهور می شود چرا که هم بنی صدر و هم رجائی کت و شلواری بودند و ثانیاً نمی شود گفت که لائیک است به دلیل اینکه معمم نیست. کت و شلواری بودن که به معنی لائیک بودن یا لائیک نبودن نیست. لائیک بودن مفهوم دیگری دارد. بهرحال بدبختانه بدنبال یک حرف کاملاً بی پایه این صحبت را در مورد احمدی نژاد می کردند، چرا؟ چون برو داشت و آن اینکه یکنفر غیرروحانی در راس کار قرار می گیرد.

خب! یکنفر را کاندیدا کردند که وانمود کنند مستقل از هر گونه حزب و دسته است، عمامه هم ندارد، توی شهرداری کار می کند و "خدمت" می کند و خودش هم از این حرفهای تبلیغاتی که من جاروکش مردم و نوکر مردم می زند - این حرف ها که من نوکر و خاک پا هستم که خرج و مالیاتی ندارد - بدبختانه جامعه ما هم جامعه ای ست که بیشتر به گفتمان های احساسی و خطابی توجه دارد. درست است که روی نیازهای خودش ایستاده و بخاطر رفع آنها دو شیفت کار می کند تا نان بخور و نمیری دربیآورد ولی تا حدود زیادی از نظر فهم کمتر به گفتمان های عقلانی توجه دارد تا گفتمان های خطابی، شاعرانه و احساساتی.

قلیچ خانی: یعنی الان شرایط ایران چگونه ایست که مردم به شعارها بیشتر اهمیت می دهند تا یک مساله عقلانی؟

حق شناس: مسلماً و آنهم شعارهای احساساتی. به هر حال برای اینها این وضع بسیار مناسب است. صرف نظر از این نکات، توجه به مساله فقر و غنا را داریم و مقایسه هر چه فقیرتر شدن مردم و نفرت از زرادنوزی حاکمان، که آقای احمدی نژاد بر آن می کوبد ولی خود ایشان هم چندان از این مساله دور نیست. آقای احمدی نژاد در همین حکومت استاندار اردبیل و شهردار تهران بوده و به استقرار رژیم خدمت کرده، همه آنهائی که برای این دستگاه کار کرده اند در فساد و رشوه خواری مشارکت داشته اند و قطعاً منتفع بوده اند.

قلیچ خانی: اکثریت روشنفکران داخل - کاری به اپوزیسیون بیرون ندارم - و مردم تا روزهای آخر شناخت زیادی از احمدی نژاد نداشتند ولی چگونه است و چه قدرتی عمل می کند که اینها اینقدر به ذهنیت مردم نزدیک اند که می توانند این ذهنیت را آماده کنند که هم رای مردم را بطور واقعی داشته باشند و هم تقلب بکنند. این واقعا جای تامل است که اینها خیلی راحت با ذهنیت مردم آشنا هستند. من فکر می کنم باید عینک هایمان را

عوض کنیم یعنی عینک نگاه به مردم را بر اساس شعارها و احساسات نباید بچشم بزنیم و باید واقعیات را ببینیم. چون در دور دوم می بینیم یکنفر هفده میلیون رای می آورد و درست است که تقلب رقم اش بالاست ولی واقعیت اینست که مردم شرکت کرده اند. این نشان می دهد که اینان هنوز قدرت بسیج دارند. عقیده ی شما چیست؟

حق شناس: اینها بر سر قدرت هستند و مثل هر کس دیگری که بر قدرت سوار است تلاش خودشان را برای حفظ آن به کار می برند. یک روز اصلاح طلبی را علم می کنند و روی موج خواست های مردم سوار می شوند و پرچمش را خود به دست می گیرند. پرچم جنبش دانشجویی را هم کوشیدند خودشان به دست گیرند تا مهار به دست خودشان باشد. امروز هم کوشیده اند بر موج دیگری سوار شوند. مهم برای آنها این است که چکار کنند تا مبارزات مردم از همان اول در کنترل خودشان باشد، نه تنها از آن استفاده کنند، بلکه آن را به شکست بکشانند. روی انقلاب ۵۷ هم همین طور سوار شدند. تا زمانی که اپوزیسیونی داشته باشیم که نقش گیرنده و منفعل را بازی می کند و خود ابتکار عملی ندارد، بلکه به واکنش دل خوش کرده است، بن بست ادامه خواهد داشت. قدرت چیزی نیست که کسی راحت ولش کند. اینهایی که دلشان خوش است که می شود با "حقوق بشر" کسی را کشید پائین، داستان است، کاملاً داستان است.

خب! بنظر من تغییر نگاه به مردم حرف کاملاً درستی است. ما با دو حالت افراطی از نگاه به مردم روبرو هستیم: یک عده ای که به مردم نگاه تحقیرآمیز دارند و به آن بهائی نمی دهند و نگاهی دیگر که فکر می کند بجای فرشتگان کسان دیگری را می توان گذاشت به نام توده، طبقه کارگر و غیره. بنظر من چپ در یک دوره ای باین درک غیرمارکسیستی از توده و طبقه کارگر اعتقاد داشت. ما در آثار کلاسیک مارکسیستی با چنین توهم و درک مبالغه آمیزی روبرو نیستیم. انگلس در کتاب "انقلاب و ضدانقلاب در آلمان" می گوید: «طبقه ی کارگر آلمان در رشد اجتماعی و سیاسی خود به همان اندازه از طبقه ی کارگر انگلستان و فرانسه عقب است که بورژوازی آلمان از بورژوازی آن کشورها. خادم به اربابش می برد». من هرگز به خودم اجازه نمی دادم که طبقه کارگر را بگویم نوکر ولی انگلس می فهمد و می گوید چون آنها درکشان از توده و مردم تا حدودی که برخورد می کردند با واقع بینی توأم بوده. ما چنین نبودیم و در واقع درک مذهبی گونه از فرشتگان و مطلق ها را برداشتیم و روی مردم، روی توده، روی انقلاب، و روی حرکت انقلابی مردم گذاشتیم.

خب! در ایران بدون شک شرایط گوناگون زندگی اجتماعی باعث می شود که موقع رای دادن، این آزادی همراه با آگاهی کافی نباشد. اما بدبختانه حالت های گوناگونی که توی این جامعه وجود دارد: از دیکتاتوری، از تاثیر روابط محلی و قبیله ای، حرف بزرگ خانواده، رشوه خواری و ترس که همه این مسائل گوناگون موجود باعث می شود که مردم پای صندوق رای بروند. یعنی در واقع مردم را پای صندوق رای بردن مثل اینست که ماهی ها را چگونه باید به دام انداخت و صیاد چکار می کند، یا چگونه گوزن های وحشی را می شود به دام انداخت و گرفت. در ایران چنین مناسباتی است. دیروز از جمله می گفتند حکم شرعی است ولی امروز عوامل گوناگونی می تواند نقش داشته باشد. مساله تقلب هم هست که می توانند صندوق عوض کنند ولی در کشورهای بزرگ هم تقلب وجود دارد، تقلب های بزرگتری مثل تقلب هائی که در انتخابات "بوش" مطرح شد. بگذریم که کدام تقلب از این بدتر که سرمایه داری آمریکا مردم را بر سر این دو راهی بگذارد که یا به «بوش» رأی دهید یا به «کری». در حالی که هر دو به یک اندازه نماینده ی سرمایه داری سرکوبگر و امپریالیستی اند.

بهرحال بنظر من در ایران برای انتخاب احمدی نژاد عوامل مختلفی عمل کرده. اولاً ائتلاف کامل نهادهای رهبری، شورای نگهبان، موتلفه، پاسداران و بسیج بود و همه اینها دست بدست هم دادند برای اینکه احمدی نژاد سر کار بیاید. در دور اول زیاد صحبتش را نکردند ولی کاری کردند که بعنوان نفر دوم به دور دوم برسد. چه بسا نفر دوم کروی می شد (بر اساس حرف هائی که خودش زده بود) ولی این شورای نگهبان است که قبل از وزارت کشور اعلام کرد که نفر دوم احمدی نژاد است و چنین شد.

صرف نظر از انتخاب شعارها که جای خودش را دارد ولی نهادهایی دست بدست هم دادند شبکه های نفوذ همراه با شبکه های قدرت و ائمه جمعه را بکار گرفتند. برای مثال، وقتی در مسجدی اعلام بکنند که به فلانی

رای بدهید، همه می دانند که این رای دادن راه دست یابی به خواربار و قرض الحسنه و اسم نویسی در مدرسه و غیره و غیره را هموار می کند.

قلیچ خانی: چند تا نکته دارم که مقداری خصوصی است: خود شما علیرغم اینکه خواستار تحریم بودید و از آن زاویه نگاه می کردید، وقتی "انتخابات" به دور دوم رسید چه پیش بینی ای می کردید؟
حق شناس: من رویش فکر خاصی نمی کردم. پیش بینی اهمیتی نداشت. همان طور که قبلاً گفتم مسأله را باید از دید منافع زحمتکشان که اکثریت جامعه است نگاه کنیم. آمدن یا نیامدن یکی از آنها مربوط به افت و خیزهای درون حاکمیت است.

قلیچ خانی: می خواهم بگویم این حرکتی که مجموعه رژیم با برنامه ریزی برای "انتخابات" کرد و مسائل داخلی و جهانی همه در آن نقش داشت، چقدر تاثیر گذاشت؟

حق شناس: من شخصا هیچ انتظاری در خودم بر نمی انگیزم که حتما این می آید یا آن دیگری می آید. چون مسأله را کلیت نظام در نظر می گیرم و به نظرم می آید که همه آنها متفق القول اند که چگونه این نظام را حفظ کنند برای اینکه بتوانند بیشترین حد از استثمار از جامعه ایران بکشند.

قلیچ خانی: در این رابطه حدس نمی زدید که بین احمدی نژاد و رفسنجانی ممکن است رفسنجانی رئیس جمهور شود؟

حق شناس: واقعا چنین استنباطی نداشتیم که رفسنجانی می شود ولی در عین حال معتقد بودم و هستم که آنچه برای رژیم تعیین کننده است حفظ قدرتش است و مصالح کل بورژوازی ایران است که رژیم از آن دفاع می کند، حالا این یا آن شخص در این موقعیت باشند یا نباشند برای زحمتکشان فرقی نمی کند. باین دلیل معتقد نیستم که وضع در ایران خیلی زیاد تفاوت خواهد کرد - شاید البته اشتباه کنم. یعنی احمدی نژاد که آمده حالا مثلا اوضاع با زمانی که خاتمی بود، خیلی عوض خواهد شد و اینطور و آنطور خواهد شد. بنظر من زیاد تغییر نخواهد کرد. یعنی من بین جریانهای مختلف رژیم از اصلاح طلب تا جریانی که به آن اقتدارگرا می گویند، تفاوت خیلی زیادی نمی بینیم. بنظر من عملا چنین بود که یکی نقش سگ حمله کننده را بازی می کرده و دیگری نقش کسی را که دستکش سفید بدست دارد.

قلیچ خانی: بهرحال در "انتخابات" مجلس مردم با رای ندادن به رفسنجانی، توی پوزه اش زدند و نفر آخر تهران هم نبود که می خواستند با تقلب بعنوان نفر آخر او را جا بزنند. خوب این فرد با آمدنش به گیرودار "انتخابات" و با این طرح و برنامه ای که پیش رفت و با توجه باینکه مهره ایست که از اول انقلاب تاکنون مصدر بسیاری مشاغل کلیدی بوده و نیز با توجه به پیش بینی خیلی از روشنفکران داخل که او می تواند جلوی خیلی از تک رویهای خامنه ای و دار و دسته اش را بگیرد، آیا عملا این برنامه ای که پیش رفت نوعی پوست خربزه گذاشتن زیر پای او نبود؟

حق شناس: در این باره صحبت های زیادی می شود که همه مبتنی بر حدس و تخمین است و چه فایده دارد که ما هم در این باره حرفهای تکراری بزنیم؟

قلیچ خانی: خوب در همین رابطه، الان که احمدی نژاد آمده یک سری بحث های توی ایران می شود که او می خواهد به اول انقلاب و "انقلابی گریهای" آن دوره برگردد و این خود در رابطه با غرب بی تاثیر نیست. چون قبل از "انتخابات" اکثرا نظرشان این بود که جناح های مختلف رژیم در رابطه با سیاست خارجی و مخصوصا امریکا توافق دارند و اختلاف نظر اساسی وجود ندارد و خواهان رابطه با امریکا هستند. ولی الان با "انتخاب" احمدی نژاد یک سری بحث ها شروع شده که اگر مثلا رفسنجانی بود یک مقدار معتدل تر بود و می توانست روابط را با غرب بهتر کند و حالا که احمدی نژاد آمده به آنطرف و رو در روی امریکا و اروپا خواهد افتاد و خلاصه مسائلی را طرح می کنند و می گویند برفع ایران نیست و ممکن است امریکا حمله کند.

تراپ حق شناس: من گمان نمی کنم اینطور بشود چون بنظر من همه کسانی که بر سر قدرت می آیند و می خواهند بمانند مصالح واحدی برای حفظ نظام دارند. ملزومات ادامه این رژیم در رابطه با خارج از کشور - و همینطور داخل - بنظر من هر کسی باشد یکسان است. باین دلیل، بنظرم باز هم در بر همان پاشنه خواهد

چرخید. بنظر من حتی در مورد حجاب و مسائل مشابه دیگری که برای خیلی ها حاد بود، اکنون آنطور نیست و حجاب هم مثل همان «انقلابیگری» که گفتید یک کار کرد معین سیاسی داشته است. فشارهایی که می آوردند یا ژست هایی که در برابر خارج می گرفتند، داو اساسی اش حفظ قدرت رژیم است چون با اتخاذ بعضی از مواضع رادیکال بخش وسیعی از توده های خاورمیانه را واقعا جانبدار خودش می کند. یعنی ایران واقعا در لبنان، در عراق نفوذ دارد و امریکا هم مجبور می شود روی این نفوذ حساب کند. باین دلیل بعضی از مواضع رادیکال چنین مصرفی دارد والا در سر میز مذاکرات، حتی شعار مرگ بر آمریکا هم هیچ تاثیر منفی ندارد.

به نظر من کسی که بر سر کار آمده بر دولتی سوار است که امروز نیازهایش با نیازهای بیست و چند سال پیش - دوره خمینی - فرق دارد. هر کسی که بیاید این نیازهای روز را در نظر خواهد گرفت. خواهیم دید که به احتمال خیلی زیاد دانشگاه کار خودش را می کند، اقتصاد کار خودش را می کند و غیره. جریانی که پشت سر این آقا بوده بیش از هر جریان دیگری طرفدار خصوصی کردن است که خواست صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ست. اینها از اول هم از نظر اقتصادی طرفدار خصوصی کردن بودند، گیرم که خصوصی کردن هایشان بنفع "خودبها" باشد و اینان یک باند صد یا دویست فامیل - اگر دوره شاه هزار فامیل بود - هستند که بین خودشان کارخانه ها را به بهای سمبلیک یک تا دو تومان به یک آقازاده می فروشند و یا کارخانه ای را از بیخ تعطیل می کنند چون فروش زمینش سود آورتر است و از این قبیل. در واقع وقتی به نفع شان باشد همین ها می توانند مستشارهای خارجی هم وارد کنند و الان هم بهترین قراردادهای را با آلمان و فرانسه دارند و جنس های امریکائی هم از طریق دوبی وارد می شود و خلاصه ایران برای آنهائی که پول دارند و امکانات دارند هیچ چیز کم ندارد و بهشت سرمایه داران است.

بنابراین بنظر من آید که وجود احمدی نژاد اصلا بمعنی این نیست که به دوره اول برمی گردیم که در نتیجه فشاری که توده مردم داشتند و رژیم مجبور بود دولت را هر چه بیشتر در قضایا دخالت بدهد و دولتی کردن ها یا سختگیری های اجتماعی پیش بیاید. به نظر من الان چنین نیست. همه ی سختگیری ها و سرکوب ها علت سیاسی داشت و دارد. بگذریم که دولتی کردن هم الزاماً به معنی مردمی بودن نبود و نیست.

قلیچ خانی: اکنون و پس از "انتخاب" احمدی نژاد بحث هایی در مورد آزادیها آغاز شده است. عده ای می گویند که احمدی نژاد بهرحال آزادیهای فردی را در جامعه محدود می کند و زنان و روزنامه ها و مطبوعات تحت فشار قرار می گیرند. عده ای مطرح می کنند که امکان پذیر نیست که ایران به عقب برگردد و مبارزاتی که زنان کرده اند و چیزهایی که قشر متوسط جامعه بدست آورده، حاضر نیست از دست بدهد و احمدی نژاد نمی تواند آنها را محدود کند و بالطبع این باعث رو در روئی مردم با رژیم می شود. شما چه فکر می کنید؟

حق شناس: من فکر می کنم هیچ کس سر بی درد خودش را دستمال نمی بندد. اگر از نظر سیاسی لازم باشد می کند! وقتی می گویم از نظر سیاسی یعنی در واقع رژیم همان موقع هم که به اصطلاح آزادیهای فردی را محدود می کند و با یک قانون دو سطری حجاب، نصف جمعیت ایران را زیر آخیه می برد و از این به عنوان داروئی مؤثر و شفابخش برای مطیع کردن مردم استفاده می کند و وقتی لازم نباشد نمیکند. اگر لازم باشد همین رژیم بلد است که خودش پول بدهد تا فیلم هایی برای مصرف خارجی تهیه شود. مگر نمی کند؟ موسیقی که خمینی آن را حرام می دانست، بعدها نه تنها در رادیو تلویزیون ضروری شد، بلکه خاتمی با خودش ارکستر به چین برد.

اگر لازم باشد فشارها را خواهند آورد و اگر لازم نباشد نمی آورند. در همان دوره خاتمی که صحبت از آزادی مطبوعات و خیلی چیزهای دیگر می کردند، چنانچه مطبوعات، اندکی بر خلاف مصالح کشور - از نظر آنها - می نوشتند، توقیف می شدند. حتی نویسنده هایی را هم کشتند و به پرونده ی قتل ها هرگز رسیدگی نشد. بنابراین گمان نمی کنم وضع خیلی تغییر بکند چون همه اینها روی این ماشین دولتی سوار هستند و این ماشین دولتی هم برای ادامه حیاتش نیازهای معینی دارد. آن چیزی که به نظر من کم است و اپوزیسیون انقلابی چپ (اپوزیسیون های دیگر خودشان کارشان را می کنند) باید رویش بکوبد این است که مصالح و نیازهای اقشار و طبقات زحمتکش جامعه را در نظر بگیرد، روی مسائل آنها از نظر تئوریک کار کند و صادقانه با مبارزات مردم

درآمیزد و اگر از این طریق نیست بهتر است بپیوندد به سایر انواع اپوزیسیون!

قلیچ خانی: خب، در همین رابطه ما بعنوان اپوزیسیون چپ طبیعی است که درصد زیادی نیستیم - هر چند نیروی رادیکال به رغم درصد پایین اش می تواند در جامعه قوی باشد - ما درصدمان خیلی پائین است. سؤالم اینست که با این پراکندگی ای که اکنون در جنبش چپ وجود دارد و به تکه های خیلی خیلی ریز تقسیم شده است، آیا می شود با وجود این پراکندگی کار کرد؟ یا باید راه های جدیدی در آستانه قرن بیست و یکم پیدا کرد که بشود نیروهای چپ در جبهه وسیع تری جمعی تر کار بکنند؟ طبیعی است در این دوران وقتی نیروها اندک است و پراکنده هم هست نتیجه ای نخواهد داد. آیا شما به عنوان کسی که سالها دست اندر کار سیاسی بوده اید، راه حلی دارید و آیا فکر می کنید شدنی است؟! و یا چه راه هائی ممکن است در این زمینه وجود داشته باشد؟

حق شناس: بنظر من، این امری اراده گرایانه نیست، یعنی مثلا ما دلمان بخواهد عده زیادی را که پراکنده هستند و فکر می کنیم که پراکندگی شان عارضی است، کنار هم قرار گیرند و اراده گرایانه بگوئیم که بیائید در این چهارچوب کار کنیم. بنظرم اینطوری نیست. اگر پراکندگی ای وجود دارد، این پراکندگی نه عارضی بلکه واقعی و ساختاری ست. یعنی آن پختگی تئوریک، ایدئولوژیک در سطح ملی و جهانی که خود محصول یک فرآیند تاریخی نقد و بررسی چپ و جمع بست مبارزات جاری برای رسیدن و پی افکندن بنیانی خارج از چهارچوب سرمایه داری می تواند باشد. هنوز این حد از پختگی نیست چرا که اگر بود بحد کافی ناقوس می کوبید که بایستی دست واحدی در برابر این دشمن واحد وجود داشته باشد. در دوره هائی از تاریخ ایران، شما می خواستید یا نمی خواستید گروه های مختلف شکل می گرفت و شما توی محله خودت می دیدی که چند نفر بصورت گروه مخفی جمع شده اید و دارید کار می کنید و آن یکی هم در محله دیگری و در واقع گروه های مبارز می جوشیدند، یعنی در شرایط جامعه مرتب حرکت انقلابی و حرکت جمعی می جوشید و افراد را به سمت یک جور وحدت یا حداقل اتحاد سوق می داد ولی در دوره های دیگری مثل امروز پراکندگی غالب است. تا زمانی که آن شرایط تاریخی که گفتم بوجود نیامده، گمان نمی کنم راه حلی پیدا شود یا وجود داشته باشد.

قلیچ خانی: در واقع شما می گوئید که اجتناب ناپذیر است!

حق شناس: بله اجتناب ناپذیر است. اما نباید نومید شد. باید بدانیم که زیرپامان خالی ست، پشتمان به کوه نیست. با بحران تئوریک و ایدئولوژیک همه جانبه هم سر و کار داریم. راه حل، کار کردن و مبارزه ی همه جانبه و صمیمانه و فروتنانه در صف کارگران و زحمتکشان و عموم ستمدیدگان (از ستم نژادی گرفته تا قومی، جنسی، دینی و غیره) است.
قلیچ خانی: متشکرم.

(منتشر شده در آرش شماره ۹۲ اوت - سپتامبر ۲۰۰۵)